

هفته نامه سپیدار

هفته ۳۶

سپیدار حزب زنان ایران

ما سپیدارانیم،

قد برافراشته و ریشه می گسترانیم!

سایبان می شویم.

با سرما و گرما می سازیم.

در سوگ شاخه های شکسته

کمر خم نمی کنیم

بلکه بازهم جوانه می زنیم

SEPIDAR
WOMEN'S IRANIAN PARTY

سردبیر اجرایی: محمد حسین لباف باشی

www.sepidar.org

@sepidar.wip

info@sepidar.org

@sepidarviv17630

+46 76 7055738



اسلامی تاکنون چه هزینه‌ای برای غرب داشته و آزادی ایران چه فرصت‌هایی می‌تواند برای آن ایجاد کند؟

چهل و هفت سال جمهوری اسلامی، یکی از بزرگ‌ترین و غنی‌ترین کشورهای منطقه را از بخش بزرگی از اقتصاد آزاد جهان جدا کرده است. سرمایه‌گذاران بین‌المللی از بازاری نزدیک به نود میلیون نفر دور مانده‌اند، شرکت‌های اروپایی امکان حضور طبیعی در بسیاری از صنایع ایران را از دست داده‌اند، ورود فناوری‌های روز محدود شده و حتی شمار عظیمی از ایرانیان متخصص و تحصیل کرده خارج از کشور توانسته‌اند آزادانه دانش، سرمایه و تجربه خود را به میهن بازگردانند. به ثمر رسیدن انقلاب شیر و خورشید می‌تواند تمام این درهای بسته را باز کند. از نفت، گاز و انرژی‌های نو گرفته تا خودروسازی، حمل و نقل، پزشکی، داروسازی، فناوری، هوش مصنوعی، گردشگری، محیط زیست، کشاورزی و بازسازی زیرساخت، ایران آزاد می‌تواند یکی از بزرگ‌ترین میدان‌های سرمایه‌گذاری و توسعه در منطقه باشد.

در همین نقطه، اهمیت پروژه شکوفایی ایران و نقش شاهزاده رضا پهلوی در دوران گذار برجسته‌تر می‌شود. یکی از پرسش‌هایی که سال‌ها از سوی دولت‌های غربی تکرار شده این بوده است: «پس از جمهوری اسلامی چه خواهد شد؟» پاسخ چنین پرسشی نمی‌تواند فقط «سرتگونی» باشد. وقتی از امروز درباره حاکمیت قانون، امنیت سرمایه‌گذاری، اقتصاد آزاد، انرژی، فناوری، بازسازی زیرساخت‌ها و بازگرداندن سرمایه انسانی ایران برنامه‌ریزی می‌شود، پاسخ عملی نیز در حال شکل‌گیری است. انقلاب شیر و خورشید، که روند آن در حال به ثمر رسیدن است، تنها برای پایان دادن به جمهوری اسلامی نیست؛ بلکه برای بازگرداندن ایران به مسیر آزادی، شکوفایی، حاکمیت قانون و پیوند دوباره با جهان است.

برگزاری هرچه بیشتر چنین کنفرانس‌هایی می‌تواند به شکستن یکی از مهم‌ترین موانع سیاسی در غرب کمک کند: ترس از تغییر. دولت‌ها، شرکت‌ها و سرمایه‌گذاران اروپایی باید بدانند که همراهی با روند گذار ایران فقط یک تصمیم اخلاقی یا سیاسی نیست؛ می‌تواند یک تصمیم راهبردی بلندمدت نیز باشد. طبیعی است که هر انقلاب بزرگی هزینه و پس‌لرزه‌هایی به همراه دارد، اما اروپا نباید تنها هزینه چند ماه یا چند سال گذار را محاسبه کند و منافع چند دهه پس از آن را ببیند. ایران آزاد می‌تواند دوباره به بازار جهانی انرژی متصل شود، مسیرهای ترانزیتی منطقه را گسترش دهد، میلیون‌ها فرصت اقتصادی ایجاد کند و به یک شریک قابل اعتماد برای اروپا تبدیل شود.

اروپا همچنین باید هزینه حفظ وضع موجود را ببیند. جمهوری اسلامی طی دهه‌ها بحران‌های امنیتی، تنش منطقه‌ای، گروگان‌گیری، فشار مهاجرتی، اختلال در بازار انرژی و بی‌ثباتی را به اروپا تحمیل کرده است. این هزینه‌ها چون طولانی شده‌اند، نباید عادی تلقی شوند. اگر سیاستمداران اروپایی از پس‌لرزه‌های سقوط جمهوری اسلامی نگران‌اند، باید در مقابل پیرسند تداوم جمهوری اسلامی در ده یا بیست سال آینده چه هزینه‌ای خواهد داشت. ایران آزاد و باثبات می‌تواند به‌جای تولید بحران، تولیدکننده ثبات باشد؛ و این همان محاسبه‌ای است که کنفرانس‌هایی مانند پروژه شکوفایی ایران باید هرچه بیشتر به سیاستمداران و بخش خصوصی غرب منتقل کنند.

کنفرانس دوسلدورف در نهایت فقط درباره اقتصاد ایران نبود؛ درباره تغییر نگاه غرب به آینده ایران بود. اگر اروپا هنوز فقط هزینه سقوط جمهوری اسلامی را می‌بیند، تنها نیمی از صورت‌حساب را خوانده است. نیمه دیگر، هزینه ادامه این نظام و فرصت عظیمی است که پس از آزادی ایران پدید خواهد آمد. جمهوری اسلامی ایران را از جهان جدا کرد؛ انقلاب شیر و خورشید می‌تواند ایران را دوباره به جهان بازگرداند. به ثمر رسیدن این انقلاب برای ایرانیان آغاز آزادی و بازسازی ملی خواهد بود و برای اروپا، دروازه یکی از بزرگ‌ترین فرصت‌های اقتصادی و راهبردی دهه‌های آینده است.

از دوسلدورف تا فردای ایران

به قلم علی سلطانی

کنفرانس پروژه شکوفایی ایران در دوسلدورف فقط یک نشست اقتصادی نبود؛ پیامی بود به اروپا که فردای جمهوری اسلامی، نه خلأ و ویرانی، بلکه می‌تواند آغاز یکی از بزرگ‌ترین فرصت‌های اقتصادی، راهبردی و تاریخی منطقه باشد.



کنفرانس پروژه شکوفایی ایران امروز در دوسلدورف آلمان، با محور پیوند یک ایران آزاد با اروپای آزاد برگزار شد؛ نشستی که موضوعاتی از تجارت و سرمایه‌گذاری گرفته تا فناوری، صنعت، زیرساخت، حاکمیت قانون، سرمایه انسانی، جامعه مدنی و بازسازی اقتصادی ایران را در بر گرفت. حضور صدها شرکت‌کننده، بیش از بیست سخنران و متخصصانی از حوزه‌های مختلف، یک پیام روشن داشت: بحث درباره فردای جمهوری اسلامی دیگر نباید تنها در سطح سیاست و شعار باقی بماند. ایران آینده به برنامه اقتصادی، ساختار حقوقی، سرمایه، مدیریت و شبکه‌ای از متخصصان داخلی و بین‌المللی نیاز خواهد داشت و آماده‌سازی برای آن باید از همین امروز آغاز شود.

اهمیت واقعی کنفرانس دوسلدورف اما فراتر از تعداد سخنرانان و پنل‌های تخصصی آن است. اروپا سال‌هاست تحولات بنیادین ایران را با احتیاط و گاه ترس از هزینه‌های دوران گذار نگاه می‌کند. بی‌ثباتی احتمالی کوتاه‌مدت، تغییر معادلات خاورمیانه، انرژی، مهاجرت و پیامدهای امنیتی، بخشی از نگرانی‌هایی است که باعث شده برخی دولت‌های اروپایی در برابر روند انقلاب ایران محتاط بمانند. اما این نگاه تنها نیمی از واقعیت است. اروپا باید یک پرسش دیگر را نیز با همان جدیت مطرح کند: ادامه حیات جمهوری



پازل فروپاشی؛ وقتی بحران به نقطه بازگشت می‌رسد

به قلم محمد حسین لباف باشی

بحران اقتصادی جمهوری اسلامی دیگر یک مشکل مقطعی یا نتیجه یک دوره کوتاه فشار خارجی نیست؛ مجموعه‌ای از ضعف‌های انباشته، تحریم‌های فزاینده و جنگ، اقتصاد ایران را به نقطه‌ای رسانده که سقوط ارزش پول ملی به‌طور مستقیم با زندگی روزمره مردم گره خورده است. در روزهای اخیر نرخ دلار در بازار آزاد از دو میلیون ریال عبور کرده و هم‌زمان واشنگتن فشار اقتصادی خود را تشدید کرده است. دولت آمریکا اکنون تلاش می‌کند علاوه بر منابع درآمدی جمهوری اسلامی، شبکه‌های مالی و کشورهای واسطه‌ای آن را نیز تحت فشار قرار دهد. اما اهمیت این فشار تنها در عدد دلار نیست؛ حلقه سقوط زمانی کامل می‌شود که کاهش درآمد حکومت به سقوط پول ملی، سقوط پول ملی به تورم، تورم به تعطیلی کسب‌وکارها، تعطیلی به نارضایتی و نارضایتی به بحران اجتماعی و سیاسی تبدیل شود. بنابراین نقطه‌ای که باید با دقت دنبال شود، نه صرفاً نرخ ارز، بلکه اتصال بحران اقتصادی به رفتار اجتماعی است.



با این حال، هیچ بحران اقتصادی به‌تنهایی حکومت را ساقط نمی‌کند. آنچه می‌تواند یک بحران اقتصادی را به بحران موجودیتی تبدیل کند، یک شوک اجتماعی یا سیاسی است که چند بحران جداگانه را هم‌زمان به یکدیگر متصل کند. جامعه‌ای که سال‌ها تورم، فساد، سرکوب و کاهش قدرت خرید را تحمل کرده، ممکن است در برابر یک حادثه مشخص وارد مرحله‌ای شود که دیگر مسئله صرفاً گرانی یا فقر نباشد، بلکه مسئله «ادامه یا پایان این ساختار» شود. در چنین شرایطی، آنچه اهمیت پیدا می‌کند سرعت انتقال بحران از یک حوزه به حوزه دیگر است: بحران اقتصادی، بحران اجتماعی می‌سازد؛ بحران اجتماعی مشروعیت را نابود می‌کند؛ و نابودی مشروعیت، شکاف‌های موجود در مرکز قدرت را عمیق‌تر می‌کند. جمهوری اسلامی دقیقاً به همین دلیل هم‌زمان با فشار اقتصادی، بر کنترل امنیتی و جلوگیری از تبدیل نارضایتی پراکنده به یک حرکت فراگیر تمرکز دارد.

در این میان، اعتصاب و تعطیلی اصناف می‌تواند شاخصی مهم برای تشخیص عبور بحران از مرحله اقتصادی به مرحله سیاسی باشد. تعطیلی یک مغازه به‌تنهایی نشانه سقوط نیست؛ اما هنگامی که افزایش هزینه‌ها، کاهش قدرت خرید و بی‌ثباتی پول ملی باعث شود بخش‌هایی از بازار دیگر ادامه فعالیت را ممکن نبینند، اقتصاد از درون شروع به ایجاد اختلال می‌کند. گزارش‌های اخیر از فشار شدید بر کسبه و بازار ایران در پی سقوط ریال منتشر شده است. اهمیت این موضوع در آن است که اعتصاب، برخلاف اعتراض پراکنده، می‌تواند نارضایتی‌های جداگانه را به یک مسئله مشترک تبدیل کند. اگر بحران معیشتی به تعطیلی گسترده و سپس

اعتراض اجتماعی متصل شود، حکومت دیگر تنها با یک شاخص اقتصادی مواجه نیست؛ با جامعه‌ای مواجه است که بخشی از چرخه اقتصادی آن دیگر با قواعد قبلی کار نمی‌کند.

در چنین شرایطی، نقش ایرانیان خارج از کشور نیز بیش از هر چیز در حفظ ارتباط جامعه ایران با جهان معنا پیدا می‌کند. مستندسازی نقض حقوق بشر، رساندن صدای جامعه ایران به رسانه‌ها و نهادهای بین‌المللی، افشای شبکه‌های مالی و تبلیغاتی وابسته به حکومت و جلوگیری از عادی‌سازی رفتار جمهوری اسلامی، می‌تواند فشار سیاسی و دیپلماتیک را بر ساختار قدرت حفظ کند. هدف چنین فشاری نباید تنبیه مردم ایران باشد؛ برعکس، هر سیاستی که مردم عادی را بیشتر زیر فشار قرار دهد اما راه‌های مالی حکومت را باز بگذارد، می‌تواند نتیجه معکوس داشته باشد. آنچه باید محدود شود، توان ساختار قدرت برای تأمین ماشین سرکوب، دور زدن تحریم‌ها و بازسازی منابع مالی خود است. اکنون نیز واشنگتن تلاش خود را به سمت شبکه‌های دورزننده تحریم و منابع درآمدی جمهوری اسلامی گسترش داده است.

از همین منظر، مسیر سیاست آمریکا در هفته‌های آینده اهمیت تعیین‌کننده‌ای خواهد داشت. دولت ترامپ اکنون به‌جای بازگشت فوری به توافق قبلی، بر فشار اقتصادی متمرکز شده و حتی اعلام کرده است که در حال حاضر گفت‌وگوی مستقیمی با تهران در جریان نیست. این سیاست می‌تواند برای جمهوری اسلامی بسیار پرهزینه باشد، اما یک خطر نیز وجود دارد: توافقی که بدون حل ریشه‌ای بحران‌های هسته‌ای، موشکی و امنیتی، تنها بخشی از منابع مالی حکومت را آزاد کند، ممکن است به رژیم فاسد جمهوری اسلامی فرصت بازسازی بدهد. بنابراین مسئله فقط «مذاکره یا عدم مذاکره» نیست؛ مسئله این است که هر توافق احتمالی آیا عمر ساختار موجود را تمدید می‌کند یا مسیر گذار را هموارتر خواهد کرد.

اگر وضعیت کنونی را به‌صورت تقریبی و تحلیلی ارزیابی کنیم، شدت بحران اقتصادی را حدود ۹۰ درصد، فشار خارجی را ۸۵ درصد، بحران مشروعیت را ۹۰ درصد، شکاف در مرکز قدرت را حدود ۷۰ درصد و خطر تبدیل نارضایتی اجتماعی به بحران گسترده را حدود ۶۵ درصد می‌توان برآورد کرد؛ این اعداد پیش‌بینی آماری نیستند، بلکه سنج‌های برای مقایسه شدت متغیرها هستند. در چنین شرایطی، یک عامل تعیین‌کننده دیگر، رفتار بدنه ساختار قدرت است. شاهزاده رضا پهلوی بارها بر این موضوع تأکید کرده که نیروهای داخل ساختار حکومت نباید در برابر مردم قرار بگیرند و می‌توانند در کنار ملت قرار بگیرند. اهمیت این دیدگاه در آن است که فروپاشی یک نظام الزاماً زمانی رخ نمی‌دهد که همه نهادهای آن از بین بروند؛ گاهی نقطه تعیین‌کننده زمانی است که بخشی از بدنه آن دیگر حاضر نباشد برای حفظ ساختار موجود هزینه بدهد. از سوی دیگر، در حالی که اقتصاد ایران زیر فشار بی‌سابقه قرار گرفته، هنوز جمهوری اسلامی توان سرکوب و استفاده از شبکه‌های تجاری جایگزین را دارد؛ بنابراین بحران عمیق است، اما سقوط هنوز یک نتیجه قطعی و خودکار نیست. اما هر بحرانی زمانی ارزش تاریخی پیدا می‌کند که برای «روز بعد» آماده باشیم. ایران نمی‌تواند پس از پایان جمهوری اسلامی دوباره گرفتار خلأ قدرت، رقابت گروه‌های مسلح یا یک حکومت ایدئولوژیک دیگر شود. به همین دلیل، وجود یک نقشه روشن برای دوران گذار اهمیت حیاتی دارد؛ نقشه‌ای که در آن شاهزاده رضا پهلوی می‌تواند به‌عنوان رهبر دوران گذار نقش محوری داشته باشد و «پروژه شکوفایی ایران» نیز چارچوبی برای اداره و بازسازی کشور در آن دوره فراهم کند. این پروژه بر آماده‌سازی ساختارهای لازم برای دوران اضطراری و حرکت به سوی یک نظام منتخب مردم متمرکز دارد. اما یک اصل باید برای همه روشن باشد: هیچ‌کس نباید شکل نهایی حکومت ایران را از پیش به مردم تحمیل کند. هدف دوران گذار، رساندن ایران به انتخاب آزاد، شفاف و بدون دخالت ایدئولوژیک مردم می‌باشد؛ جایی که ایرانیان درباره آینده کشور و نوع حکومت تصمیم خواهند گرفت. از این منظر، شاهزاده رضا پهلوی نه پایان این مسیر، بلکه پلی برای عبور از جمهوری اسلامی به سوی انتخاب آزاد ملت است. برای بسیاری از ایرانیان، او آخرین پر سیمرغ برای بازگرداندن آزادی، تمامیت عرضی و ایست ایران است؛ اما بر اساس صحت‌های شاهزاده رضا پهلوی، قدرت نهایی باید در نهایت به صندوق رأی و اراده ملت بازگردد. امروز مسئله این است که بتوانیم در ایران و خارج از ایران حلقه‌های سقوط رژیم را تکمیل کنیم و سقوط رژیم دیکتاتوری اسلامی در ایران سریع‌تر کنیم.



وقتی آریامیری ها رفتند، آخوند ها ماندند؛ داستان قتل استعداد در ایران

به قلم لیلا فتحعلی

ایران پهلوی یک رويا داشت، رویای تبدیل شدن به ژاپن خاورمیانه. برای همین بود که دانشگاه آریامهر را ساخت، بهترین استادان دنیا را از MIT و ناسا به تهران آورد و به دانشجوی ایرانی بورسیه داد تا برگردد و ایران را بسازد. آن روزها مهندس بودن در ایران یعنی غرور، یعنی آینده. اما جمهوری اسلامی در ۴۵ سال گذشته یک کار را به خوبی بلد بوده، تبدیل کردن همان دانشگاه به بنگاه ترور استعداد. امروز نخبه ایرانی یا در اوین است یا در صف طولانی ویزای کانادا در خیابان بخارست. این دیگر مهاجرت نیست، این اخراج سیستماتیک مغزهاست و انتقام از هوش ایرانی.



آمار فاجعه‌ای که دیگر نمی‌شود پنهانش کرد خودش گویای همه چیز است. طبق گزارش رسمی رصدخانه مهاجرت ایران در سال ۱۴۰۳، بیش از ۶۳ درصد از کل دانشجویان و فارغ‌التحصیلان اعلام کرده‌اند که اگر شرایط فراهم شود همین فردا از ایران می‌روند و در میان رتبه‌های زیر ۱۰۰۰ کنکور این عدد وحشتناک به ۸۹ درصد می‌رسد. نظام پزشکی هم با شرمندگی اعلام می‌کند که سالانه نزدیک به ۲۰۰۰ پزشک متخصص از کشور خارج می‌شوند و مهاجرت پرستاران در یک سال گذشته ۳۰۰ درصد رشد داشته. بانک مرکزی در گزارشی محرمانه اعتراف کرده که خروج همین نخبگان سالانه بیش از ۱۵۰ میلیارد دلار به اقتصاد ایران ضرر می‌زند، یعنی برابر با کل درآمد نفت کشور.

اما آمار فقط عدد نیست، اینها زندگی بچه‌های همین مملکت است و این درد را بهتر نشان می‌دهد. مثال اول همین تیم کامل المپیاد ریاضی ۱۴۰۲ است. ده نفر از باهوش‌ترین بچه‌های ایران که طلای المپیاد جهانی ریاضی را گرفتند و پرچم ایران را بالا بردند، امروز هیچکدامشان در ایران نیستند. هر ده

نفر با بورسیه کامل رفتند آمریکا و کانادا. جمهوری اسلامی حتی نتوانست یک نفرشان را نگه دارد، در حالی که در زمان پهلوی همین بچه‌ها را مستقیم استخدام وزارتخانه‌ها می‌کردند و خانه سازمانی می‌دادند. مثال دوم سارا است، دختری ۲۷ ساله و مهندس ژنتیک از دانشگاه تهران که رتبه ۸ کنکور بود و فوق لیسانسش را با معدل ۱۹ گرفت. دو سال در آزمایشگاه دانشگاه به او گفتند چون حجاب را رعایت نمی‌کنی حق کار با دستگاه را نداری و بودجه پژوهشش را قطع کردند و گفتند برو پایان‌نامه‌ات را درباره طب اسلامی بنویس. او الان در یک آزمایشگاه سرطان در آلمان با ماهی ۴ هزار یورو حقوق کار می‌کند و می‌گوید من می‌خواستم برای ایران دارو بسازم، نگذاشتند.

کوچ بزرگ متخصصان نفتی و کامپیوتری فصل تلخ بعدی این داستان است. مثال سوم ماجرای بیش از ۵۰۰ مهندس ارشد نفت و گاز ماست که در دانشگاه نفت آبادان که یادگار دوران پهلوی است درس خوانده بودند. پارس جنوبی بزرگترین میدان گازی دنیاست که نصفش مال ماست و ایران باید از آن ثروت می‌ساخت، اما چون جمهوری اسلامی مهندس را تحقیر کرد، امروز همه آن ۵۰۰ نفر در دوحه برای شرکت قطر گاز کار می‌کنند. ما با دست خودمان و با مغزهای خودمان قطر را ثروتمندترین کشور دنیا کردیم. مثال چهارم علی است، پسری ۳۱ ساله و برنامه‌نویس دانشگاه شریف که یک اپلیکیشن ساخت با ۲ میلیون کاربر. در زمان پهلوی شاه شخصا به او جایزه می‌داد، اما در جمهوری اسلامی سپاه فیلترینگ او را فیلتر کرد و بعد به او گفتند باید ۷۰ درصد سهام شرکت را به یک شرکت وابسته به ما بدهی. او شرکتش را بست و الان در دبی برای یک شرکت اماراتی همان اپلیکیشن را ساخته و می‌گوید من نمی‌خواستم سرباز باشم، می‌خواستم سازنده باشم.

بیمارستان‌های خالی و فرق دو جهان‌بینی آخرین پرده این تراژدی است. مثال پنجم را می‌شود در بیمارستان امام خمینی تهران دید، جایی که در یک بخش از ۱۲ رزیدنت، ۹ نفر در یک سال مهاجرت کرده‌اند. پرستاری که ۱۵ سال سابقه دارد و ماهی ۱۸ میلیون حقوق می‌گیرد و هر روز در بیمارستان کتک می‌خورد چرا باید بماند وقتی در آلمان ماهی ۳ هزار یورو حقوق می‌گیرد و احترام می‌بیند؟ در زمان پهلوی ما پزشک از آمریکا وارد می‌کردیم، امروز پزشک به آمریکا صادر می‌کنیم. باید این دو دوره را کنار هم گذاشت تا عمق فاجعه معلوم شود. در دوران پهلوی وقتی یک مهندس از آمریکا برمی‌گشت در فرودگاه مهرآباد برایش فرش قرمز پهن می‌کردند چون قرار بود پالایشگاه بسازد و حقوقش از یک وزیر بیشتر بود. شاه می‌گفت مغزها تاج سر مملکت هستند. در جمهوری اسلامی وقتی همان مهندس برمی‌گردد اول باید پروتکل بدهد و ریشش را چک می‌کنند و بعد یک آقا‌زاده بی‌سواد را مدیر او می‌کنند. پهلوی به نخبه بال و پر می‌داد، جمهوری اسلامی بال و پرش را می‌چیند. یکی می‌خواست ایران را شبیه ژاپن کند و یکی می‌خواهد ایران را شبیه غزه کند و نتیجه‌اش هم مشخص است.

و در پایان باید گفت که راه نجات بازگشت به راه پهلوی است. این فرار مغزها طبیعی نیست، سیاسی است. تا زمانی که دانشگاه جای ایدئولوژی باشد نه جای علم، تا زمانی که نخبه تحقیر شود و آقا‌زاده تشویق شود، این رفتن ادامه دارد. ایران فقط یک بار در تاریخ معاصرش مقصد نخبگان جهان بود و آن هم دوران پهلوی بود. برای اینکه ساراها و علی‌ها نروند و برای اینکه تیم المپیاد بعدی بماند و برای ایران مدال بگیرد، باید دوباره ایران را به همان راه برگردانیم. راهی که در آن تخصص مهم است نه تعهد، علم مهم است نه ایدئولوژی، و ایران مهم است نه غزه و لبنان. تا جمهوری اسلامی هست فرار مغزها ادامه دارد و تنها با بازگشت پادشاهی و راه پهلوی است که این فرودگاه‌ها از صف رفتن، به صف برگشتن تبدیل شود.



پایان مانور استبداد در محاصره

به قلم لیلا خرازی

تجدید حملات، تهدیدهای صریح و تشدید فشارهای سنگین بین‌المللی بر شریان‌های نظامی و اقتصادی حکومت استبدادی، نشان‌دهنده ورود بحران به موقعیت غیرقابل بازگشتی است. حاکمیتی که سال‌ها با مانورهای ایدایی، باج‌گیری دیپلماتیک و ایجاد بحران‌های ساختگی در منطقه به دنبال تضمین بقای خود بود، اکنون در تنگ‌ترین محاصره ممکن قرار گرفته است. پیامدهای این تقابل سنگین، ناکارآمدی کامل استراتژی‌های دفاعی و انزوای مطلق رژیم را در عرصه جهانی به نمایش گذاشت. این وضعیت، هشدار روشنی است که ابزارهای تحمیل هزینه به جامعه بین‌المللی دیگر توان نجات این ساختار فرسوده را ندارند.



فروپاشی خطوط دفاعی و درماندگی دستگاه‌های تصمیم‌گیری در برابر فشارهای فراملی، حاصل مستقیم سلب مشروعیت داخلی و گسست کامل میان مردم و حکومت است. جامعه‌ای که زیر بار تورم سرسام‌آور، سرکوب سیستمی و غارت منابع به تنگ آمده، هیچ پیوندی با ماجراجویی‌های پرهزینه رژیم احساس نمی‌کند. تقابل نظامی اخیر ثابت کرد که حاکمیت استبدادی حتی توان صیانت از زیرساخت‌های حیاتی کشور را ندارد و تنها هنر آن، اعمال خشونت علیه شهروندان بی‌دفاع در داخل مرزها است. این شکاف عمیق، بن‌بست نهایی نظام را در مواجهه با تهدیدهای خارجی آشکار ساخت. از سوی دیگر، افکار عمومی ایران با هوشیاری کامل، حساب حسابگری‌های ماجراجویانه رژیم را از منافع واقعی و بلندمدت ملی جدا کرده است. ملت ایران به خوبی درک کرده است که سایه جنگ و ناامنی مستمر، نتیجه مستقیم وجود ساختار ولایت فقیه و سیاست‌های تخریبی آن در منطقه است. تنها راه پایان دادن به این زیست‌بحران مداوم و بازگرداندن ثبات به کشور، نفی کامل استبداد مذهبی و جایگزینی حاکمیت قانون‌مدار ملی است. مردم اجازه نخواهند داد حاکمیت با مظلوم‌نمایی، مسئولیت فاجعه‌های اقتصادی و امنیتی جاری را از دوش خود بردارد.

انباشت بحران‌های داخلی و تقاطع آن با فشارهای شدید خارجی، فلج شدن کامل دستگاه‌های اجرایی و مالی رژیم را به همراه داشته است. خفه شدن شریان‌های تنفسی نظام و سلب توان مانور، زمینه‌ساز تعمیق اعتراضات و اعتصابات در بخش‌های مختلف جامعه شده است. ایستادگی آگاهانه طبقات مختلف مردم نشان می‌دهد که توان سرکوب رژیم در سایه تحلیل رفتن منابع مالی و انزوای بین‌المللی به شدت رو به زوال است. این شرایط ویژه، موازنه قدرت را به نفع اراده ملی برای تغییر بنیادین سنگین‌تر کرده است.

در این میان، مواضع هوشمندانه و رهنمودهای استراتژیک پیشوای ملی، شاهزاده رضا پهلوی، راهکار نجات میهن را از میان آتش جنگ و سرکوب ترسیم می‌کند. ایشان بارها تاکید کرده‌اند که راه کوتاه کردن دست استبداد و حفظ تمامیت ارضی ایران، در اتکا به اراده ملت، همبستگی نیروهای دموکراتیک و گذار برنامه‌ریزی‌شده قرار دارد. از نظر پیشوای ملی، صیانت از سرمایه‌های ملی و جلوگیری از ویرانی بیشتر کشور، مستلزم انتقال قدرت به مردم و استقرار یک حکومت ملی و مسئولیت‌پذیر است. این افق روشن، مسیر مبارزه را از ابهام خارج کرده است.

جامعه بین‌المللی نیز باید بداند که راهکارهای موقت و تقابل‌های نظامی بدون توجه به خواست اصلی مردم ایران، توان ایجاد ثبات پایدار را ندارد. دولتهای آزاد باید به جای معامله یا ایستادن در نقطه تقابل محض، اراده ملی ملت ایران برای تغییر رژیم را به عنوان تنها راهکار پایان دادن به بحران منطقه‌ای به رسمیت بشناسند. قطع دسترسی‌های مالی ماشین سرکوب و حمایت صریح از حقوق بشر و گذار دموکراتیک، کمترین انتظار جامعه مدنی از قدرت‌های جهانی است. مسئولیت نهایی تمام فشارها و تهدیدهای جاری متوجه ساختار غاصبی است که ایران را به یرغمل گرفته است.

فردای آزادی ایران، روز پایان یافتن تهدیدهای جنگ، سایه شوم تحریم‌ها و زیست در اضطراب دائم خواهد بود. با سقوط این نظام مافیایی و ضدایرانی، کشور به ساحل امن ثبات، صلح و بازسازی اقتصادی دست خواهد یافت. ایران زیر سایه پیشوای ملی خود، شاهزاده رضا پهلوی، جایگاه عزتمند و امن خود را در منطقه‌ای پر از صلح بازخواهد یافت و توان ملی صرف آبادانی خواهد شد. بهار دادخواهی و حاکمیت ملی نزدیک است و روشنی فردا، تاریکی جنگ و استبداد را برای همیشه محو خواهد ساخت.



سوم شهریور؛ زخمی بر حافظه تاریخی ایران

به قلم آزاده شرفی

سوم شهریور ۱۳۲۰ یکی از تلخ‌ترین روزهای تاریخ معاصر ایران است؛ روزی که ارتش‌های بریتانیا و اتحاد شوروی، در میانه جنگ جهانی دوم، وارد خاک ایران شدند و حاکمیت ملی کشور را در معرض یکی از بزرگ‌ترین آزمون‌های تاریخ معاصر قرار دادند. ایران در جنگ جهانی دوم اعلام بی‌طرفی کرده بود، اما موقعیت جغرافیایی و راهبردی کشور، منابع نفتی و اهمیت مسیرهای ارتباطی ایران برای متفقین، سرزمین ما را به یکی از نقاط مهم معادلات جنگ تبدیل کرده بود. از آن روز، ایران نه به انتخاب خود، بلکه به دلیل قرار گرفتن در میان قدرت‌های بزرگ جهانی، هزینه سنگینی پرداخت؛ هزینه‌ای که تنها به عرصه نظامی محدود نماند و زندگی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مردم ایران را نیز تحت تأثیر قرار داد.



برای درک اهمیت سوم شهریور، باید به ایران پیش از آن بازگشت. ایران در سال‌های پس از جنگ جهانی اول با ضعف دولت مرکزی، ناامنی، قدرت‌گیری نیروهای محلی و دخالت گسترده قدرت‌های خارجی روبه‌رو بود. در چنین شرایطی، ایجاد یک دولت مرکزی مقتدر و شکل‌گیری ارتشی منظم و ملی، از مهم‌ترین نیازهای کشور به شمار می‌رفت. رضاشاه در دوره حکومت خود پروژه‌های گسترده برای تمرکز قدرت دولت، ایجاد ارتش متحدالشکل، توسعه راه‌ها و ارتباطات، گسترش آموزش نوین و ایجاد نهادهای مدرن دولتی را دنبال کرد. هدف این روند، ساختن دولتی بود که بتواند بر سراسر کشور اعمال حاکمیت کند و ایران را از وضعیت پراکندگی و ضعف سیاسی گذشته بیرون آورد.

راه‌آهن سراسری، جاده‌ها، گسترش دستگاه اداری، ایجاد ارتش منظم و توسعه نهادهای آموزشی، تنها چند نمونه از تحولاتی بود که در آن دوران شکل گرفت. این اقدامات را باید در چارچوب شرایط ایران آن زمان دید؛ کشوری که برای حفظ تمامیت ارضی خود به دولت مرکزی قدرتمند و ساختارهای منسجم نیاز داشت. در واقع، یکی از مهم‌ترین میراث‌های دوره رضاشاه، ایجاد تصور تازه‌ای از دولت و کشور در ایران بود؛ تصور ایرانی یکپارچه که اقتدار دولت مرکزی، ارتش ملی و نهادهای نوین آن را از پراکندگی و ضعف گذشته دور می‌کرد. از همین منظر، سوم شهریور تنها یک واقعه نظامی نیست، بلکه نقطه‌ای مهم برای سنجش دشواری‌های حفظ استقلال ایران در برابر قدرت‌های بزرگ جهان است.

صبح سوم شهریور ۱۳۲۰، نیروهای شوروی از شمال و نیروهای بریتانیا از جنوب وارد خاک ایران شدند. ارتش ایران در برابر نیروهای مهاجم توانست مقاومت طولانی‌مدتی داشته باشد و در مدت کوتاهی بخش‌هایی از کشور تحت کنترل نیروهای بیگانه قرار گرفت. برای مردم ایران، مسئله اصلی روشن بود: ارتش‌های خارجی وارد سرزمینشان شده بودند؛ سرزمینی که ایران در آن جنگ اعلام بی‌طرفی کرده بود. اشغال ایران در

شرایطی رخ داد که کشور هنوز از نظر اقتصادی و سیاسی در حال بازسازی بود و همین مسئله، آثار حضور نیروهای خارجی را برای جامعه ایران سنگین‌تر کرد.

اهمیت ایران برای متفقین تنها به موقعیت جغرافیایی آن محدود نمی‌شد. مسیرهای ارتباطی ایران، به‌ویژه راه‌آهن و شبکه جاده‌ای، امکان انتقال تجهیزات و تدارکات به جبهه شوروی را فراهم می‌کرد. به همین دلیل ایران به یکی از مسیرهای مهم پشتیبانی متفقین تبدیل شد و بعدها از آن با عنوان «پل پیروزی» یاد شد. اما پشت این عنوان، واقعیتی قرار داشت که برای ایرانیان چندان پیروزمندانه نبود: کشوری که خود در جنگ نقشی نداشت، به میدان عبور ارتش‌های خارجی تبدیل شده بود و مردم آن باید پیامدهای اقتصادی و اجتماعی این وضعیت را تحمل می‌کردند.

اشغال ایران خیلی زود به یک بحران سیاسی نیز تبدیل شد. حضور نیروهای بیگانه و فشار قدرت‌های خارجی، موقعیت رضاشاه را دشوار کرد و سرانجام در ۲۵ شهریور ۱۳۲۰، او از سلطنت کناره‌گیری کرد و محمدرضاشاه پهلوی به پادشاهی رسید. بدین ترتیب، یکی از مهم‌ترین دوره‌های تاریخ معاصر ایران در شرایطی به پایان رسید که تصمیم‌گیری درباره آینده کشور دیگر تنها در اختیار ایرانیان نبود. رضاشاه ایران را ترک کرد، اما پروژه‌ای که در سال‌های حکومت او برای ساختن دولت مدرن، ایجاد ارتش ملی و تقویت زیرساخت‌های کشور آغاز شده بود، با خروج او از ایران پایان نیافت و آثار آن در دهه‌های بعد نیز ادامه پیدا کرد.

سوم شهریور را از همین رو باید فراتر از یک تاریخ در تقویم دید. این روز یادآور اهمیت استقلال و تمامیت ارضی ایران است؛ یادآور اینکه هیچ کشوری نمی‌تواند امنیت و حاکمیت خود را صرفاً بر پایه حسن نیت قدرت‌های خارجی بنا کند. کشوری که می‌خواهد سرنوشت خود را در دست داشته باشد، به دولت نیرومند، ارتش مقتدر، اقتصاد توانمند، زیرساخت‌های ملی و مهم‌تر از همه، اراده‌ای ملی برای حفظ یکپارچگی خود نیاز دارد. تجربه شهریور ۱۳۲۰ نشان داد که ایران هرگاه از نظر سیاسی و نظامی ضعیف باشد، موقعیت جغرافیایی و اهمیت راهبردی آن می‌تواند به جای فرصت، به عاملی برای مداخله قدرت‌های بزرگ تبدیل شود.

در حافظه تاریخی ایران، رضاشاه را نمی‌توان از روند شکل‌گیری ایران نوین جدا کرد. او در دوره‌ای حساس از تاریخ کشور، پروژه تمرکز دولت، ایجاد ارتش متحدالشکل، توسعه زیرساخت‌ها و نوسازی نهادهای کشور را پیش برد و تصویری تازه از دولت مقتدر ایرانی به وجود آورد. فارغ از همه بحث‌هایی که درباره آن دوره تاریخی وجود دارد، یک واقعیت روشن است: ایران قرن چهاردهم خورشیدی برای عبور از دوران ضعف و پراکندگی، نیازمند شکل‌گیری یک دولت مرکزی قدرتمند بود و رضاشاه این مسیر را با شتابی کم‌سابقه دنبال کرد. میراث آن دوره را می‌توان در بسیاری از ساختارهایی دید که بعدها پایه‌های توسعه و دولت مدرن ایران را تشکیل دادند.

امروز، یادآوری سوم شهریور نباید صرفاً به بازگویی تلخی‌های گذشته محدود شود. تاریخ زمانی ارزشمند است که از آن برای آینده درس بگیریم. سوم شهریور به ما یادآوری می‌کند که استقلال ایران، تمامیت ارضی آن و امنیت ایرانیان باید در مرکز هر پروژه سیاسی قرار داشته باشد. ایران برای آنکه بار دیگر در برابر اراده قدرت‌های خارجی آسیب‌پذیر نشود، به دولتی نیرومند، ارتشی مقتدر، وحدت ملی و حاکمیتی نیاز دارد که پیش از هر چیز ایران را در نظر بگیرد. در چنین نگاهی، ایران قدرتمند و یکپارچه و یک پادشاهی ملی و مقتدر می‌تواند نماد تداوم تاریخی کشور و ضامن استقلال و سربلندی آن باشد؛ پادشاهی در خدمت ایران، تمامیت ارضی آن و آینده نسل‌های ایران.

سوم شهریور زخمی بر حافظه تاریخی ایران است؛ زخمی که نباید فراموش شود. اما قرار نیست ایرانیان در گذشته متوقف بمانند. درس این روز برای نسل امروز آن است که ایران باید آن‌چنان نیرومند باشد که هیچ قدرت خارجی نتواند سرنوشتش را به جای ایرانیان تعیین کند. ایران قدرتمند، ایران یکپارچه و ایران سربلند، با تکیه بر تاریخ و هویت ملی خود، شایسته آینده‌ای است که در آن استقلال کشور نه یک آرزو، بلکه یک واقعیت پایدار باشد.